

نهضت اصلاح تفکر مذهبی شیعی ادامه دارد

مؤلف:
د. حنیف زرنگار

عنوان کتاب:

نهضت اصلاح تفکر مذهبی شیعی ادامه دارد

نویسنده:

د. حنیف زرنگار

موضوع:

تاریخ و بررسی فرق و جنبش ها

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی - جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

کتابخانه عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل:

book@aqeedeh.com

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۱
نهضت اصلاح تفکر مذهبی شیعی ادامه دارد.....	۳
* دگراندیشی دینی در تشیع.....	۶
* نسل اول.....	۹
* نسل دوم.....	۹
هویت‌یابی.....	۱۰
* نسل سوم اصلاح و تجددطلبی دینی.....	۲۸
۱- محسن کدیور.....	۲۸
۲- دکتر مقصود فراستخواه.....	۳۳

نهضت اصلاح تفکر مذهبی شیعی ادامه دارد

نهضت اصلاح تفکر مذهبی شیعه یا جریان تجدید نظر طلب در عقاید شیعه در ایران، که هدفی جز اصلاح طلبی دینی نداشت، در صدساله اخیر به‌ویژه از زمان رضاشاه به بعد، بیش از هر زمان دیگر بروز و ظهور یافت و به طور رسمی خود را در محافل عمومی و مطبوعات دینی مطرح ساخت.

وقتی که بحث اصلاح‌گری دین و مذهب مطرح شد، برخی جریان‌های فکری نیز با هدف اصلاح در امور دینی به فعالیت مشغول شدند. این عده که ابتدا تنها شعار بازگشت به قرآن و رجوع به ویژگی‌های مذهبی سال‌های نخست اسلام را مطرح می‌کردند، کمی بعد با طرح این موضوع - که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های اختلاف موجود میان مسلمانان بحث تفاوت‌های مذهبی و گسترش خرافه است - کار خود را آغاز کردند و اندکی بعد شاخه‌ای از همین گروه با طرح این موضوع که خرافات در میان طیف‌های شیعه گسترش پیدا کرده بنا را بر مخالفت با اعتقادات شیعی گذاشتند.

این جریان همواره با فراز و فرودهایی همراه بوده است. بسیاری از مصلحان دینی نظیر آیت‌الله طالقانی و دکتر علی شریعتی نیز از مدافعان این حرکت بوده و گاه خود مصدر حرکت‌های خوبی بودند. در این جریان، بازگشت به قرآن، عنوانی است که تمامی پیشگامان نوگرایی جنبش اسلامی

معاصر به نوعی از آن یاد کرده و آن را یکی از محورهای مهم اصلاح طلبی خود قرار دادند. زمانی که در اواخر سده سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، مسلمانان در رویارویی با غرب و استعمار اروپایی قرار گرفتند و موجودیت خود را در خطر دیدند، گروهی از رهبران فکری و سیاسی مسلمانان به چاره‌اندیشی پرداخته و کوشیدند از یک طرف جلوی سلطه‌گری‌ها و دست‌اندازی‌های مداوم استعمارگران را بگیرند و از طرف دیگر مسلمانان را به بیداری فکری و سیاسی و اجتماعی فراخوانند و از این طریق هویت گمشده یا ضعیف شده اسلامی را احیا کنند و مسلمانان را به مقاومت و در نهایت احیای مجدد مجد و عظمت دیرین وادارند. برای تحقق این آرمان بلند، شعارها، شیوه‌ها و تدابیر نظری و عملی فراوان و متفاوتی اتخاذ شد که بسیاری از آنها به مقتضیات شرایط و نیازهای اقلیمی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی روز بستگی داشت. یکی از همین شعارهای اساسی و محوری، «بازگشت به قرآن» نام داشت که در ارتباط مستقیم با شعار جنبش اسلامی بازگشت به اسلام بود.

در واقع در پی طرح ایده بازگشت به اسلام، این پرسش مطرح شد که چگونه این امر می‌تواند به وقوع بپیوندد و در پی آن، اندیشه «بازگشت به قرآن» به‌عنوان پاسخ عنوان شد. از این رو در پاسخ چه باید کرد و حتی درباره ماهیت بازگشت به اسلام و چگونگی اجرا و تحقق آن، نعمانی، سرسید احمدخان هندی، مولانا محمدعلی، ابوالکلام آزاد، و نظیر اینها نیز قرآن را کم و بیش به‌عنوان محور اصلاح طلبی و متن آموزشی حرکت نوین اسلامی قرار دادند. به همین دلیل تمامی آنان کوشیدند آگاهی‌های تازه و رویکردهای تفسیری نوین از قرآن پدید آورند و خود نیز تفاسیر نوگرایانه‌ای از تمام قرآن یا سوره‌ها یا حتی آیاتی از قرآن بنگارند. بعدها مصلح و

نواندیش مسلمان اقبال لاهوری در شبه قاره هند، قرآن را بنیاد تجدید بنای اندیشه اسلامی خود قرار داد و کوشید با «متد شناخت قرآنی» به باز سازی فهم اسلام یاری رساند. ایات زیر از اقبال، اهمیت و نقش قرآن را در نظر او آشکار می کند:

نقش قرآن تا که در عالم نشست نقشه های پاپ و کاهن را شکست
باز گویم آن چه در دل مضمّر است این کتابی نیست، چیز دیگر است
در مصر و به طور کلی در تمامی آفریقا و کشورهای عربی کسانی چون
شیخ محمد عبده، رشید رضا، حسن البناء، سید قطب، مالک بن نبی و
دیگران، و در ژاپن توشیهیکو ایزوتسو اندیشه بازگشت به قرآن را در اشکال
مختلف ادامه دادند و همین شعار را پی گرفتند. به عبارت کلی تر پدیده
بازگشت به قرآن پاسخی به یک پرسش اجتماعی - سیاسی بود.

در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ مسلمانان متوجه شدند که نسبت به
ملت های دیگر عقب افتاده هستند و سیادت نخستین را از کف داده اند که
بلافاصله سؤال «چه باید کرد؟» مطرح شد. در ایران نیز این سؤال مورد
توجه قرار گرفت. در پاسخ به سوال چه باید کرد؟ شماری از مصلحان گفتند
که پاسخ مسأله در بازگشت به قرآن است. لذا این شعار، انگیزه و خاستگاه
اجتماعی داشت و به عبارتی دیگر بازگشت به قرآن، سخن و شعار مفسران و
حوزه های علمیه یا نهادهای علمی و دانشگاهی و محافل قرآنی نبود، بلکه
شعاری بود که از سوی کسانی مطرح شد که متوجه شدند جهان اسلام
عقب افتاده و چاره امر نیز بازگشت به قرآن است.

البته باید توجه داشت که با توجه به خاستگاه متفاوت کسانی که دعوی
اصلاح گری در دین داشتند، نظریات و طرح های گوناگونی به اسم بازگشت
به قرآن، مبارزه با خرافات و اصلاح گری مطرح شد و بجز عده ای از

اصلاح‌گران دینی که به‌صورت ریشه‌ای در حوزه‌های علمی به فراگیری دروس طلبگی پرداخته بودند، برخی دیگر از این جریان که بعضاً روحانی و یا غیر روحانی بودند، با مشخصه‌هایی چون فاصله گرفتن از مرجعیت رسمی دینی و روحانیت و عدم پذیرش رهبری آنان، مستقلاً در این راه گام برداشتند.

* دگراندیشی دینی در تشیع

دگراندیشی دینی در حوزه شیعی از شاخه‌های مختلفی برخوردار است و نمی‌توان با یک داور مشخص و یکسان در مورد همه شاخه‌های آن ارزیابی مشترکی داشت. برخی از آنان خود را شیعه می‌نامیدند و تفاوت سلوک و منش عبادی خود با برخی از احکام و فروع مذهبی مرسوم و متداول در میان شیعیان را صرفاً ناشی از اختلافات فقهی عنوان می‌کردند. گروهی دیگر به طور کلی از شیعه یا سنی نامیدن خود اعلام برائت کرده و یادآور می‌شدند که در زمان رسول خدا ﷺ اثری از تقسیم‌بندی مسلمانان به صورت شیعه و سنی نبود و ایجاد فرق مختلف اسلامی ناشی از بروز انحراف از افکار و عقاید دینی است.

بعضی از سردمداران جریان‌های تجدیدنظر طلب نیز تشیع را بدعتی ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا یهودی دانسته و اعلام کردند که شیعه‌گری، مذهبی خودبنیاد بوده و با هدف ایجاد اختلاف بین مسلمانان پدید آمده است. گروه اخیر در عرصه فروع مذهبی بیش از دو گروه دیگر با پیروان مکتب سنت و جماعت اعلام هماهنگی و هم‌رنگی می‌کند. سخن مشترک افراد این جریان که خود را به عنوان پیشگامان تحول طلب حرکت اسلامی می‌دانند، بحث بازگشت به قرآن است.

به اعتقاد این عده طرح بازگشت به قرآن با این هدف ارائه می‌شود که تنها سند وحیانی و تحریف ناشده و مقبول تمام مسلمانان، قرآن است و این متن مقدس، محور دین‌شناسی است و بنابراین از آغاز، مبنا و معیار جهان‌بینی، عقاید، ارزش‌ها، احکام و شعائر بنیادین اسلامی بوده و اکنون نیز باید باشد. در واقع به گمان طراحان شعار بازگشت به قرآن، «حبل‌الله» و «حبل‌المتین» ابزار آگاهی و وحدت و جنبش اخلاقی و اجتماعی قرآن است و با بازخوانی نقادانه تاریخ اسلام و با تکیه بر مبانی قطعی قرآن و وحی می‌توان از خرافات و باورهای انحرافی و منسوب به دین رها شد و خیزش فرهنگی و اجتماعی با برکت صدر اسلام و عصر نبوی را بار دیگر تجدید کرد. آنان معتقدند دوری از قرآن و فهم نادرست دین و آموزه‌های قرآنی سبب انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی شده است. از این‌رو، عزت دوباره مسلمانان از همانجا آغاز می‌شود که در صدر اسلام و در عصر نبوی شروع شده و آن هم فهم درست وحی و عمل درست و خالصانه به پیام قرآن و توجه به جامعیت اسلام و قرآن است. از سوی دیگر این جریان معتقد است در دین اسلام خرافات زیادی نفوذ پیدا کرده که علت این امر بی‌دقتی در نقل حدیث و روایت، بدون توجه به راستی و درستی آن است که تحت عنوان سنت وارد مفاهیم و معارف اسلامی شده است. بنابراین تنها راه چاره پناه بردن به قرآن و قرار دادن این کتاب آسمانی به‌عنوان دستورالعمل زندگی است.

ریشه این جریان فکری و مذهبی به دوران قاجاریه باز می‌گردد. در آن ایام با توجه به هجوم بیگانگان و استعمار، غارت منابع کشورهای مسلمان توسط ابرقدرت‌ها و وجود تفرقه و عدم یکپارچگی در میان ملت‌های مسلمان، کم‌کم این ذهنیت در میان برخی از نیروهای شیعی دگراندیش و

نوگرا به وجود آمد که علت اصلی بدبختی و سیاه‌روزی جامعه اسلامی نداشتن وحدت است که عامل اصلی این تفرقه‌ها و وجود اختلافات مذهبی و فرقه‌ای است. بنابراین برخی روحانیون نواندیش حوزه‌های علمیه به زعم خود، برای ایجاد فضایی تفاهم‌آمیز به فکر انتشار افکار و آثاری افتادند تا زمینه وحدت و اتحاد بین مسلمانان را فراهم کنند. در رأس این افراد شیخ اسدالله خرقانی بود که به این کار اقدام کرد و آثاری از خود به جای گذاشت. این راه توسط نویسندگان و پژوهندگان دیگر نیز ادامه پیدا کرد.

اما نکته قابل توجه در این میان این که اگر چه در قدم اول این عالمان دینی به فکر ایجاد فضایی مسالمت‌آمیز میان شیعه و سنی بودند و از بیان پاره‌ای از مسائل اختلاف‌برانگیز دوری می‌کردند، اما ادامه‌دهندگان این راه بیش از آن که برای ایجاد وحدت به منابع شیعی تکیه کنند، کتب و آثار اهل سنت را مورد توجه قرار داده و بعد از مدتی با پذیرفتن استدلال اهل سنت در مورد امامت و ولایت، از این نیز فراتر رفته و با بیان این که هم شیعه و هم اهل سنت در ترویج خرافه نقش بسزایی داشته‌اند، اقدام به خرافه‌زدایی از اسلام نمودند. افرادی نظیر شریعت سنگلجی، حیدرعلی قلمداران، حیدر جلالی قوچانی، یوسف شعار، ابوالفضل برقی، صادق تقوی و... و در نهایت سیدمصطفی حسینی طباطبایی از جمله ادامه‌دهندگان این راه بودند و آثار و کتب متعددی را برای اثبات نظرات خود نگاشتند.

به طور کلی برای شناخت هرچه بهتر سیر تحول و تطور این جریان فکری می‌توان آن را به ۳ نسل تقسیم کرد:

* نسل اول

نسل اول پیشگامان این حرکت، در ابتدای مشروطه در ایران بروز و ظهور کردند. علت اصلی حرکت این عده در آغاز، یافتن راهی برای ایجاد وحدت میان گروه‌های مسلمان و بازیابی عظمت و شکوه گذشته تمدن اسلامی و ایستادگی در مقابل استیلا و استعمار غربی بود. به عبارت دیگر می‌توان انگیزه اصلی پیشگامان نواندیشی دینی را سیاسی دانست. افرادی نظیر سید اسدالله خرقانی، شیخ محمد خالصی‌زاده و شریعت سنگلجی در زمره چهره‌های شاخص در میان نسل اول نواندیشی دینی بودند.

* نسل دوم

پیشگامان نهضت نواندیشی دینی اگرچه دعوی مبارزه با خرافات در مذهب شیعه را داشتند و از این‌که خود را غیر شیعی بنامند بشدت ابا می‌کردند، ولی از سویی هم منتقد شفاعت و زیارت قبور و توسل به ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) ... بودند. اما در میان نسل دوم این جریان فکری، افرادی ظهور کردند که از نامیدن خود به عنوان یک شیعه به صورت مصطلح فقهی پرهیز می‌کردند. در واقع نسل دوم بیش از آن که دعوی سیاسی برای برقراری وحدت میان گروه‌های مسلمان و فرقه‌های اسلامی داشته باشند، بر نگاه مذهبی و فقهی تأکید می‌کردند و قائل به این مساله بودند که باید یک مسلمان تکلیف خود را با خرافات و برخی عقاید که به اعتقاد آنان ظواهر زاید دینی بود، مشخص کند. به عبارت دیگر، نواندیشان دینی نسل دوم به مباحثی چون کفر و ایمان / شرک و توحید، تکیه اساسی داشتند و اعلام

کردند که راه اصلی برای رسیدن به وحدت اسلامی، زدودن ظواهر کفر و شرک در اصول اعتقادی فرق شیعه و سنی است.

به طور مشخص حرف اصلی نسل دومی‌ها این بود که ما نه شیعه هستیم و نه سنی، بلکه همان‌طور که در آغازین روزهای اسلام سخنی از شیعه و سنی نبود و در دوران پیامبر ﷺ، گروندگان به دین مبین اسلام را مسلم می‌خواندند، ما نیز صرفاً خود را مسلمان نام می‌نهیم. البته باید در نظر داشت که این عقیده، سخن رسمی و مشترک همهٔ دگر اندیشان نسل دوم نبود. افرادی چون حیدرعلی قلمداران، ابوالفضل برقی، صادق تقوی، اسماعیل آل‌اسحاق و سید مصطفی حسینی طباطبایی از جمله چهره‌های شاخص نسل دوم هستند.

هویت‌یابی

ابتدا چهره‌های این جریان به صورت تک نگاری و اقامهٔ نظرات شخصی به تبلیغ می‌پرداختند، اما در گذر زمان و با نزدیک شدن اعضای این جریان به یکدیگر - بویژه در نسل دوم و سوم - کم‌کم در پی ارتباطات گسترده و برگزاری نشست‌های متعدد و پیدا کردن یاران و پیروان همسو، قامت یک تشکیلات را پیدا کردند. این جریان به نام‌های گوناگون نامیده می‌شود. آنها خود و پیشینیانشان را به نام‌هایی چون مسلم، موحدان، قرآنیان و نظیر اینها می‌نامند. در میان مخالفان این جریان فکری نیز عناوینی چون وهابی‌ها یا شیعیان وهابی برای شناسایی آنان به کار گرفته می‌شود.

مطلبی که در این میان مایهٔ تأسف فراوان است، این که بسیاری از روحانیون مخالف جریان‌های اصلاح طلبی دینی، به جای آنکه در این راه دست به تقابل علمی و تحقیقی بزنند، راه تهمت زدن و تکفیر را پیموده و

بدون رعایت عدل و انصاف و به منظور توجیه افکار عمومی و عوام، پویندگان این راه مشقت‌بار را به وهابی‌گری و سنی‌گری متهم نموده و بدین وسیله، خود و دیگران را دلخوش کردند که راه و روش دینی خودشان برحق و صحیح است! البته چنانچه بدین مقدار بسنده می‌کردند، جای امیدواری داشت، اما نگرانی‌ها زمانی آغاز شد که گروهی با تبلیغات منفی و سخنرانی‌های منبری آتشین و با جوسازی احساسی، تعدادی عوام جوان ساده‌لوح و تندرو را به هدف حذف فیزیکی مصلحان دینی، تحریک و تسلیح نمودند! که به عنوان نمونه می‌توان به ترور مسلحانه حیدرعلی قلمداران و علامه برقی اشاره کرد.

شاید بتوان - و می‌توان - گفت که نوع تفکر و دید اصلاح طلبان دینی صدساله اخیر، شباهت زیادی به دیدگاه مذهبی - کلامی علما و محدثان بزرگ شیعه در قرن‌های سوم تا پنجم دارد، امثال شیخ صدوق و محمدبن ولید قمی و ... یعنی همان کسانی که به اعتدالی‌ها شهرت داشتند که شیعیان کنونی (پویندگان راه مفوضه) آنان را با عنوان: (مقصره) یاد می‌کنند، یعنی کسانی که در حق امامان شیعه کوتاهی نموده و آنان را نه منصوب از جانب خدا، معصوم، عالم الغیب و منصوص از جانب پیامبر اکرم ﷺ، بلکه تنها علمای ابراری می‌دانستند که در علم و زهد و تقوا، سرآمد همگان هستند.

اینک پیش از آنکه به معرفی چهره‌های جدید یا نسل سومی‌های جریان اصلاح‌طلبی بپردازیم، شمه‌ای از احوال برخی از مشهورترین چهره‌های نسل اول و دوم تجدیدنظرطلبی دینی در ایران در سده اخیر را ارائه می‌دهیم:

۱- سید اسدالله خرقانی (۱۲۱۷-۱۳۱۵ش)

مشهورترین اصلاح طلبان دینی نسل اولی، سید اسدالله خرقانی است که در نوشته‌هایش از خود با نام سید اسدالله - فرزند زین العابدین - میرسلامی

(میراسلامی) خارقانی موسوی شزندنی یاد می‌کند. وی در اصل، از مردم خرقان قزوین بوده است.

از میان آثار متعدد خرقانی کتاب (محوالموهوم و صحوالمعلوم) است که شرح حالی از وی به نقل از سید حسن خلیلی پسر عمویش در مقدمه کتاب آمده است. در آنجا می‌نویسد که خرقانی از نسل سادات میرسلام دوره صفوی است. وی کتب مقدمات عربی را در محل تحصیل کرد و در سن ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل به قزوین رفت. پس از فراگرفتن فقه و اصول در حدود سال ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ ق به تهران آمده و در حوزه درس حکیم معروف به میرزای جلوه حکمت آموخت و در ضمن، علوم جدید و زبان فرانسه را هم می‌خواند. وی قریب ۲۵ سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید. خرقانی پس از سالها فعالیت سیاسی و فرهنگی در چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۵۵ ق دعوت حق را لبیک گفت و از دنیا رخت بربست و در گورستان ابن بابویه جنب مقبره مرحوم میرزای جلوه دفن شد. اعلامیه فوت او در روزنامه اطلاعات، روز چهارشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۱۵ درج شده است.

آیت الله سید محمود طالقانی رحمته الله علیه در مقدمه‌ای که بر کتاب محوالموهوم او نوشته، در باره خرقانی می‌نویسد: «مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سید اسدالله میر اسلامی خارقانی، مؤلف این کتاب، در زمره همان مردان نیرومند و هشیار عالم اسلام بود. گرچه در اوانی که این مرد مجاهد یکسره فکر خود را متوجه قرآن نمود و کارهای معمول اجتماعی و سیاسی را کنار گذارد و به تألیف کتاب و تربیت شاگردانی پرداخت، این جانب در حوزه علمیه قم سرگرم تحصیل بودم و جز هنگام مسافرت به طهران، محضر

ایشان را درک نکردم، ولی تألیفات این مرد و مبارزه‌هایی که در آن دورهٔ اختناق و استبداد نموده و شاگردان با ایمان و محکمی که تربیت کرده، مقام علمی و روح جهاد و هشیاریش را به خطرهای متوجه به عالم اسلام می‌شناساند».

یحیی دولت آبادی هم در کتاب (حیات یحیی) از دانش و استعداد خرقانی ستایش کرده داشت.

شایان ذکر است که شاخص‌ترین و در واقع آخرین اثر وی که پس از مرگش به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسید، کتاب محو الموهوم و صحو المعلوم وی است که در سال ۱۳۳۹ش در ۴۰۰ صفحه به چاپ رسید. وی افکار نوگرایانهٔ خود را که مشابهت زیادی با برخی افکار شریعت سنگلجی دارد، در این کتاب به نمایش گذاشت. وی در این دوره، تحت تأثیر گرایش اصلاحی دینی است که دامن بسیاری را گرفته بود. بیشتر این انتقادات به نوعی به نقد تشیع و دیدگاه آن بر می‌گشت. وی که هدفش در این اثر «بیان سبب تنزل و انحطاط مسلمین» است عملاً کوشیده است که کلیت جامعهٔ اسلامی را از دیدگاه انتقادی، مورد بررسی قرار دهد. وی که شیفتهٔ دورهٔ چهل سالهٔ نخست هجری است، عامل مهم در انحطاط مسلمین را «ترک عمل به سیاست مقررۀ اسلام» معرفی نموده و الگوی قابل تقلید را همان چهل سال نخست اسلام می‌داند.

۲- علی اکبر حکمی زاده (۱۲۴۲-۱۳۲۰ش)

وی پسر شیخ مهدی حکمی (فرزند آخوند ملا علی اکبر) مشهور به پایین شهری، داماد آیت الله سید ابوالحسن طالقانی (یعنی شوهر خواهر سید محمود طالقانی) بود. این شخص، یکی از چهره‌های مقدس قم بود که وقتی آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به قم وارد شد، به طور موقت در

منزل وی اسکان یافت. وی ریاست مدرسه رضویه را نیز داشت. این مدرسه که پیش از آن به صورت مخروبه درآمده بود، با تلاش شیخ مهدی به صورت آبرومندی در آمده بود و طلاب در آن ساکن شده و به تحصیل ادامه می‌دادند.

میرزا علی اکبر طلبه‌ای معمم بود که مدتی هم با آقای طالقانی در همین مدرسه، هم‌حجره بودند. وی گاهی به تهران می‌رفت و در جلسات تبلیغی که در منزل عباسقلی بازرگان برگزار می‌شد، و آن جلسات را آقا سید ابوالحسن طالقانی اداره می‌کرد، شرکت می‌نمود. آن زمان، شیخ مهدی در مدرسه رضویه روضه مفصلی برگزار می‌کرد که آیت الله حائری هم شرکت می‌کرد و همین شیخ علی اکبر هم آنجا منبر می‌رفت و روضه می‌خواند. کم‌کم مطالبی بر زبان راند که نشان می‌داد افکارش متحول شده است. این تحول فکری به جایی رسید که وی کتاب اسرار هزارساله را نوشت.

حکمی زاده کتاب اسرار هزارساله را به عنوان حلقه ای از حلقات فعالیت علیه شعائر مذهب شیعه و بیشتر در دفاع از اصلاحات مذهبی تألیف کرد. این حرکتی بود که از دوره رضاشاه آغاز شده و کسانی چون سید اسدالله خرقانی، شریعت سنگلجی، کسروی و جمع کثیری دیگر مروج آن بودند. این کتاب و نیز شیعی گری کسروی، پس از سفر حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۲۲ش به ایران نوشته شد.

حکمی زاده ضمن یادداشتی روی صفحه نخست کتابش نوشته بود: «پیشوایان دینی ما آنچه تاکنون گفته‌اند و نوشته‌اند، تنها به قاضی رفته‌اند و دیگران هم یا جرأت نداشته‌اند در برابر سخنی بگویند و یا اطلاع نداشته‌اند ... اینک من می‌گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده‌اید، نود و پنج درصدش گمراهی است و برای اثباتش حاضرم».

علی اکبر حکمی زاده از سال ها پیش از آن، از حوالی سال ۱۳۱۲ با همراهی جمعی از طلابی که متأثر از نهضت اصلاح دینی بودند، در انتشار مجلهٔ همایون تلاش می کرد. این مجله از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ (جمعا ده شماره) در قم منتشر شد. در نخستین شمارهٔ این نشریه آیت الله طالقانی (با پدر ایشان) هم مقاله‌ای در یک صفحه تحت عنوان احترام زن نوشت که به نام علوی طالقانی در آن شماره (مهرماه ۱۳۱۳) ص ۱۸-۱۹ چاپ شده است.

۳- شریعت سنگلجی (۱۲۶۹-۱۳۲۲ش)

محمدحسن شریعت سنگلجی از روحانیون روشنفکر تهران (ایران) است که از حوالی سالهای ۱۳۰۹ به بعد، به فعالیت‌های تبلیغی پرداخته است. پدرش حاج شیخ حسن شریعت و جدش حاج رضا قلی در سلک علما و فقها بودند. در یادداشتی در بارهٔ «نام و نسبت شریعت سنگلجی» در مجلهٔ آینده (سال دوازدهم، ش ۳، ص ۷۳) آمده است: نام شریعت، میرزا رضاقلی است و نام پدرش آیت الله حاج شیخ حسن سنگلجی است که ابن عم شیخ فضل الله نوری است. فرزند ارشد (از ذکور) شیخ حسن، آقا رضا قلی است معروف و مشهور به شریعت. می‌گویند لقب شریعت را هم حاج سید محمدکاظم یزدی روی وی گذاشت، و این زمانی بود که همراه پدرش به نجف رفت و کتابی از آثارش را به مرحوم یزدی داد. در ادامهٔ آن یادداشت آمده است: شریعت سنگلجی، در روز پنج شنبه ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ش مطابق با تاسوعای ۱۳۶۳ ق در سن ۵۳ سالگی از دنیا رفت.

یکی از بحث‌های مورد علاقهٔ وی بحث از توحید و شرک بود. در ایران توسعهٔ سقاخانه‌ها و آئین‌های متنوع و جز اینها، برای امثال شریعت سنگلجی نشانه نوعی شرک تلقی می‌شد. در بحث شفاعت هم وی بسیار

سختگیرانه برخورد کرده و هر نوع شفاعت را رد می‌کرد. شریعت سنگلجی در همین راستا کتاب توحید عبادت یا یکتاپرستی را نوشت که در سال‌های ۲۰، ۲۷ و ۱۳۴۵ شمسی در تهران چاپ شده است. در مقدمه آن آمده است :

باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند... این بیچاره واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند. ادعای این قبیل افراد آن بود که می‌باید خرافات را از دین و مذهب زدود، زیرا ریشه در اسلام و حتی تشیع ندارد. کسانی چون شریعت بر زدودن غلو و مصادیق آن از ساحت دین تکیه فراوانی داشتند.

شریعت، کتابچه دیگری هم با عنوان (محو الموهوم و صحو المعلوم) در ۴۱ صفحه دارد که در سال ۱۳۲۳ ش در تهران چاپ شد که باید در همین ارتباط مورد بررسی قرار گیرد. از نکات شگفت این جزوه، آن که وی در آنجا مدعی است که عیسی علیه السلام مرده و این مطلب از آیات قرآن به دست می‌آید. حسین قلی مستعان یکی از مریدان وی در مقدمه این رساله، درباره این کتاب می‌نویسد: «مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر، یک سلسله خرافات و موهومات را که صدها سال به وسیله مفسرین و روحانی نمایان بی اطلاع، مؤلفین بی مایه و گویندگان جاهل یا مغرض، در اعماق مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طبقه متوسط و عالی ریشه دوانیده، نابود می‌سازد».

علاوه بر کتابهایی که ذکرش رفت، باید از کتابهای: اسلام و رجعت (سنگلجی «رجعت» را از عقاید غلاة شیعه می‌دانست) و کلید فهم قرآن نام برد.

شایان ذکر است که علی‌رغم جوسازی‌های آخوندهای حوزه قم، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) از بابت این که شریعت سنگلجی رجعت را انکار کرده، حاضر به تکفیر او نشده و در پاسخ سؤال طلاب نوشته بود که گرچه به خاطر کثرت اخبار، خود به آن معتقد است، اما آن را نه از اصول دین می‌شمرد و نه از اصول مذهب که «اگر فرضا کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دین یا مذهب شمرده شود». ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل «تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها» دانست که فایده دیگری ندارد. متن این سوال و جواب (که از سوی طلبه‌های وقت مطرح شده و شاید هم به دفاع از شریعت سنگلجی) در مجله همایون ش ۵ بهمن ۱۳۱۳ ص ۲ آمده است.

۴- شیخ محمد خالصی زاده (۱۲۷۰-۱۳۴۲ش)

بخشی از رهبری جریان اصلاح طلبی دینی، پس از دوره رضاخان، و البته بیشتر در حوزه داخلی روحانیت، گرچه با قلمی تند و تیز، با شیخ محمد خالصی زاده بود. وی پیشینه مبارزه با رضاشاه را داشت و بعدها نیز همچنان در عرصه سیاست و بیش از آن در عرصه فرهنگ دینی، فردی صاحب مرام و مکتب به شمار می‌آمد.

آنچه وی را از دیگران متمایز می‌کرد، نه فقط تکاپوهای اجتماعی و تربیتی او بلکه برخی از دیدگاه‌های ویژه او بود که مانند بسیاری از اصلاح طلبان دیگر مذهبی این دوره در جامعه شیعه، تفاوت‌هایی با نگره سنتی داشت. این نگره‌ها از یکسو، در جهت هماهنگی با جهان اسلام و آشتی دادن شیعه و سنی از سویی، و مدرن کردن مذهب و به‌روز کردن فقه آن و از جهتی زودن انحراف یا آنچه خودشان خرافه می‌نامیدند، از جامعه شیعه بود.

خالصی زاده همچون دیگر اصلاح گران دینی این دوره، بیشتر به هوای سیاسی کردن دین و نیز همسو شدن با سایر مسلمانان، نماز جمعه را واجب می‌دانست و کتابی تحت عنوان الجمعة (در سال ۱۳۶۹ ق) نگاشت. این کتاب مانند برخی از آثار دیگر وی توسط حیدرعلی قلمداران با عنوان ارمغان الهی به فارسی ترجمه شد.

وی نزاعی هم بر شهادت ثالثه در اذان طرح کرد و انکار آن سبب شد تا جماعت زیادی از علمای نجف بر ضد وی اقدام کنند که در نتیجه دوازده ردیه علیه او نوشته شد که غالباً انتشار آنها در سال ۱۹۵۵ میلادی است. نیز در این باره گزارش شده است که به رغم بی‌اعتنایی عمومی، وی مریدانی داشت که همیشه همراهیش می‌کردند. زمانی که در کاظمین بود، جزوه‌ای هم علیه فتوای آیت الله حکیم - که مخالف سرسخت او بود- درباره شهادت ثالثه در اذان نوشت. آن زمان آیت الله حکیم، شهادت ثالثه را رمز تشیع اعلام کرده بود و خالصی با بررسی اقوال فقهای گذشته، این نظریه را مورد نقد قرار داده بود.

۵- میرزا یوسف شعار (۱۲۸۱-۱۳۵۱ش)

یکی از جریان‌های محلی ایران که با همین ویژگی‌ها در عرصه تدریس و تألیف و تبلیغ حضور داشت، جریان شعار در تبریز است. میرزا یوسف شعار درس‌های طلبگی را در مدرسه طالبیه و جعفریه تبریز خواند، اما به سرعت به این احساس رسید که برای مبارزه با آنچه خرافات می‌نامید و آن زمان، بیان و گفتمان رایج در میان کسانی بود که شعار اصلاح طلبی سر می‌دادند، باید به قرآن روی بیاورد. وی شغل آزاد داشت اما به کار تبلیغ دینی هم می‌پرداخت و براساس همان نگاهی که داشت کارش را روی تفسیر قرآن متمرکز کرد و کانونی را در تبریز بر اساس اندیشه‌های خود پدید آورد. تاریخ

تأسیس این درس تفسیر سال ۱۳۰۴ ش در تبریز است. او طرفداران خاص خود را در تبریز داشت که به آنان «شعاری‌ها» گفته می‌شد. وی بعدها در سال ۱۳۴۰ ش به تهران منتقل شد و همان مجلس تفسیر را در این شهر دایر کرد. این محفل توسط فرزندش جعفر شعار ادامه یافت. میرزا یوسف شعار در دهم اردیبهشت سال ۵۱ درگذشت. در زندگی‌نامه وی آمده است: استاد ارجمند با دانشمندان روشنفکر اسلامی، نظیر مرحوم شریعت سنگلجی، خالصی‌زاده، و عسکر آبادی و نظایر ایشان مراوده و مکاتبه و همفکری داشته است.

پس از درگذشت وی، قلمداران نامه تسلیت بلندی نوشت که در پایان زندگی‌نامه شعار به چاپ رسیده است. در آنجا آمده است که شعار «نمونه دیگری از مبارزات برگزیدگان خدا با جهل و خرافات و بدعت‌ها و موهومات بود».

وی نیز همانند دیگر کسانی که در این مسیر آمدند، رساله‌ای با عنوان محکم و متشابه نوشت. دیدگاه ایشان درباره قرآن چنان است که «قرآن مستقل الفهم» است و چندان نیازی به تفسیر آن بر پایه حدیث نیست، گرچه به فهم برخی از آیات کمک می‌کند. وی در برابر این اعتقاد رایج میان اصولیان که قرآن ظنی الدلالة است، معتقد بود که قرآن قطعی الصدور و قطعی الدلالة است و بنابراین محور برای همه چیز از جمله شناخت خرافات و واقعیات دینی، همین قرآن است. درباره محکم و متشابه هم باورش این بود که متشابهات قرآن محدود به کیفیت ذات و صفات خدا و معاد و عوالم روح و جن و فرشتگان و اسرار خلقت است نه آن که هر آیه‌ای اگر فهمش دشوار شد، متشابه نامیده شود.

دربارهٔ خرافات نیز وی بر این باور بود که «باید اقرار کرد که عقاید مسلمانان با مقدار زیادی از خرافات و بدعت‌ها که با نص قرآن ناسازگار است آمیخته شده است، از این جمله است عقیدهٔ غلو آمیز عده‌ای از مسلمانان در مورد پیشوایان بزرگوار اسلام و با علم به این که اسلام دین توحید محض است و در تمام موارد، خداوند باید مستعان باشد، در مواردی ناآگاهانه از اشخاص و حتی قبور و سایر اشیاء استعانت میشود». گرچه شعار، تعبیر «مسلمانان» را به کار می‌برد، اما روشن است که در اینجا به وضوح مقصودش شیعیان است.

اثر برجسته و ماندگار وی، تفسیر آیات مشکلهٔ قرآن نام دارد که در سال ۱۳۳۹ ش انتشار یافته است.

۶- حیدرعلی قلمداران (۱۲۹۲-۱۳۶۸ش)

حیدرعلی قلمداران، دانشمند متفکر و نقاد ژرف‌نگر خودساخته‌ای بود که نه راه مکتب‌خانه پیمود و نه در کلاس درسی به شاگردی نشست، بلکه دست‌پروردهٔ طبیعت خداوندی بود که به لحاظ تقوا، حق‌طلبی و پاکی نهادش، مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت و از نظر علمی و تحقیقی، دوشادوش کسانی ظاهر شد که عمری را در مدارس علمیه و حوزه‌ها سپری کرده بودند! و آثار تحقیقی وزینی از خویش به یادگار گذارد که از لحاظ محتوا و عنوان در هزارهٔ اخیر جهان تشیع، کم یا بی‌سابقه است.

وی که زادهٔ روستای دیزیجان از توابع بخش خلجستان قم بوده و اصلاً تفرشی است، در ابتدا مسلمانی شیعه بود با اعتقادات رایج در جامعهٔ خود. اما از سنین سی سالگی به بعد، در اثر مطالعات عمیق‌تر قرآنی، حدیثی و تاریخی، و داشتن روحیهٔ پژوهش و کنجکاوی خاص خویش، و آشنایی و معاشرت با شخصیت‌های علمی و مطالعهٔ آثار ایشان، کم‌کم به مسیر

روشنگری دینی هدایت شد. زمانی که قدم در این مسیر نهاد به طور طبیعی باید به تجربه‌های پیشین می‌نگریست و او این کار را با پیروی از شریعت سنگلجی و مهم‌تر از او سید اسدالله خرقانی و نیز خالصی دنبال کرد، و پس از یک دورهٔ چندساله مقاله نویسی در نشریات دینی، جسورانه دست به تألیفات شخصی ناقدانه زد و آثار متفاوت و برجسته‌ای را به رشتهٔ تحریر درآورد که هریک به نوبهٔ خود قابل تعمق و تأمل است. البته در این راه، چنانچه بر اهلش هویداست، با چالش‌های فراوان و تهمت‌های نابهنجار و تهدیدات و اقدامات خطرناکی هم مواجه گردید که تا پای جان خویش هم رفت، اما علی‌رغم بدخواهان، خدا نخواست کشته شود!

از آن استاد آثار فراوان تألیفی و ترجمه به جای مانده که در این مقال به آثار برگزیدهٔ تألیفی وی در زیر اشاره می‌گردد:

* **ارمغان آسمان (در بیان علل و عوامل ارتقاء و انحطاط مسلمین):** این کتاب که محتوایش از نامش هویداست، در سال ۱۳۳۹ ش منتشر شد و بسیار مورد توجه و پسند علامه شیخ محمد خالصی زاده قرار گرفت، به طوری که وی در تقریظی که در مقدمهٔ کتاب درج شده چنین می‌نویسد: «جوانی مانند حاج حیدرعلی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی، بلکه در عصر جاهلیت، پی به حقایق اسلامی می‌برد و مابین جهال معاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید. چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟».

* **حکومت در اسلام؛** این کتاب در نوع خود اولین اثری بود که به زبان فارسی و بسیار جامع در سال ۱۳۴۵ ش انتشار یافت.

* **خمس:** که با استناد به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و سیره ائمه علیهم السلام آن را مخصوص غنائم جنگی دانسته و گرفتن خمس و سهم امام از شیعیان، توسط مراجع و فقها را ناروا شمرده و در این راه تماماً به آثار شیعه و فتوای علمای برجسته امامیه استشهاد کرده است.

* **نصوص امامت یا شاهراه اتحاد:** وی در این اثر با استناد به کتاب خدا و تاریخ اسلام و بیانات پیامبر ﷺ و اهل بیت و روش ایشان، امامت را یک امر سیاسی و زمینی دانسته و با اشاره به گفتار و کنش علمای قدیم شیعه، ائمه را عالمان و فقیهانی برجسته و با تقوا و الگوهای عملی برای زندگی دنیا و آخرت معرفی می نماید.

این کتاب با آنکه پیش از انقلاب تألیف و منتشر شده بود، اما کمتر از یک سال پس از انقلاب، انگیزه ای قوی برای برای مخالفان معاند و صدور فتوا به ترور استاد در ماه رمضان سال ۱۳۵۸ ش در روستای دیزجان گردید.

* **مجموعه پنج قسمتی راه نجات از شرّ غلاة (علم غیب، ولایت، زیارت، غلاة و شفاعت):** چنانکه از عنوان این آثار برمی آید، همگی حاوی موضوعاتی هستند که جزو عقاید اصلی و کلیدی شیعه امامیه معاصر بوده و از دوره صفویه به سو، رنگ و لعاب غلیظتری به خود گرفته است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار شادروان حیدرعلی قلمداران به مقدمه کتاب (نصوص امامت) مراجعه شود.

۷- سید ابوالفضل ابن الرضا (علامه برقی) (۱۲۸۷-۱۳۷۰ش)

آن روحانی خداجوی مرحوم پس از سالها طلبگی و پیش نمازی در مسجد گذر وزیر دفتر خیابان شاهپور تهران، در اثر مطالعات قرآنی، در برهه ای از زمان و سال ها پیش از انقلاب، دست از خرافات و عقاید شرک آلود

شیعه صفوی برداشته و رنگ نبوی و علوی بر عقاید خویش پوشاند. به گونه‌ای که در همان مسجد محل سکونتش، روی منبر علناً و بدون هراس از هو و جنجال عوام‌فریبان، عقاید گذشته را به چالش کشیده و با دلایل عقلی و نقلی به رد آنها پرداخت. حتی شجاعانه اعلام کرد که هرکس پیش از این وجهی بابت خمس و سهم امام به بنده پرداخت نموده و رسید دریافت داشته، رسیدش را بیاورد و پولش را پس بگیرد!

وی قائل به وجوب نماز جمعه بود و تا پایان زندگی به قدر توانش، نماز جمعه را برگزار می‌نمود.

این مرد مبارز حق‌جوی نیز همانند دوست و همراهش حیدرعلی قلمداران، در پی تحریک معاندان کوردل، توسط مزدوری مسلح، در منزل شخصی‌اش در کوچه بامداد خیابان آزادی تهران به هنگام اقامه نماز عشاء ترور شد اما معجزه‌وار جان سالم به‌در برد و گلوله از یک طرف صورت وارد و از طرف دیگر خارج شد.

از آن مرحوم نیز آثار ارزنده‌ای چون: خرافات وفور در زیارات قبور، تفسیر تابشی از قرآن، احکام القرآن، سوانح ایام، تضاد قرآن با مفاتیح الجنان، نقد کتاب المراجعات، عقل و دین و ... به جای مانده است.

۸- سید محمد جواد موسوی غروی اصفهانی (۱۲۹۱-۱۳۸۴ش)

محمد جواد موسوی غروی اصفهانی علوی آبادی نمونه‌ای دیگر از طلاب نواندیش مذهبی است که در چهارچوب مورد بحث می‌تواند تعریف شود. وی مدتی در محل تولدش تحصیل کرد، سپس به اصفهان آمده و نزد اساتید وقت اصفهان، دروس دینی را گذراند. یکی از استادان بنام وی آیت الله حاج آقا رحیم ارباب بوده است. وی از جوانی در اندیشه پالایش تشیع بوده و بنا به گفته خودش: «اخبار مخالف قرآن و مضاد با مذهب شیعه را جداً رد

می کرده است». همو تأکید دارد که می خواسته است تا دین اسلام و مذهب تشیع را «از آلائش بدعت و اشتباه و خلل و خطا پیراسته و پاک» گرداند. گفتنی است که وی همانند استادش مرحوم حاج آقا رحیم ارباب، به وجوب عینی نماز جمعه اعتقاد داشت و آن را اقامه می کرد.

زمانی که حاج آقا رحیم نماز جمعه را در منطقه گورتان ماربین در جاده آتشگاه اصفهان برگزار می کرد، شماری از جوانان مذهبی که به تدریج با مسائل سیاسی آشنا شده و فعالیت هایی را آغاز کرده بودند، در آنجا اجتماع می کردند. پس از فوت ایشان، غروی با اقامه نماز جمعه، به نوعی نشان داد که جانشین اوست. گفتنی است که وی از جمله معدود آخوندهایی بود که بر ادبیات عرب بسیار مسلط بود و نیز هزاران حدیث را در حافظه داشت.

در اینجا باید افزود که حاج آقا رحیم ارباب خود تحت تأثیر استادش محمدباقر دُرچه‌ای بود که در ضمن استاد آیت الله بروجردی معروف هم بود و برخی از مواضع نوگرایانه آقای بروجردی هم متأثر از او بود. وی از غلو در باره ائمه علیهم السلام پرهیز داشت و به گوینده‌ای که خیلی شدید در توسل به ائمه سخن می گفت، می فرمود: یک چیزی هم برای خدا باقی بگذار! آقای مطهری در کتاب «امامت و رهبری» ص ۳۵ اشاره می کند که مرحوم درچه‌ای به ولایت تکوینی باور نداشت.

به هر روی، آقای غروی در اصفهان با مخالفت شماری از علمای شهر روبه‌رو شد و برخوردهایی نیز که طی سالها روی داده بود، سبب شد تا ردیه‌هایی در برخی از زمینه‌ها بر ضد عقاید وی نوشته شود. همچنین بنا به دعوت علمای اصفهان، علامه امینی برای مقابله با اندیشه‌های غروی چندین جلسه در اصفهان منبر رفت که سبب شد تا به شدت از نفوذ غروی میان

مردم این شهر کاسته شود.

طی سه دهه پیش از انقلاب، نظریات وی در اصفهان مطرح و در معرض نقد و ایراد قرار داشت؛ اما در فاصله سالهای ۵۰ به بعد، اصفهان، سخت درگیر نزاع میان طرفداران غروی و مخالفان وی بود.

غروی در روزهای آغازین انقلاب روی طالقانی و شریعتی به عنوان یک خط حرکتی تکیه می‌کرد. این مطلب در نخستین شماره کتاب خطبه‌ها و جمعه‌ها به طور واضح منعکس شده و این درست هنگامی است که وی از روحانیت رسمی به سختی انتقاد می‌کند. درباره شریعتی می‌گوید: کتابهای او به استثنای دو سه مطلب کوچک که به جایی نمی‌خورد و مهم نیست... باقی مطالبش عمقی و تحقیقی است. وی در همانجا از این نگرش که صرفاً باید روی قرآن تکیه کرد، دفاع کرده و خود را از این زاویه با آیت الله طالقانی همراه می‌بیند. غروی در خطبه دیگری، اختصاصاً درباره شریعتی و راه او صحبت کرده و او را در علم الاجتماع و تاریخ متخصص می‌دانسته است. وی گفته: گل سرسبد اندیشه‌های وی را ماجرای زر و زور و تزویر دانسته و در این میان روی تزویر که آن را به طور معمول بر روحانیت رسمی تطبیق می‌کند، تکیه می‌کند. وی همچنین روی نظریه تشیع علوی و صفوی وی تکیه کرده و مسائل خرافی در تشیع را مسائلی می‌داند که پس از صفویه پدید آمده است

از آثار مهم آن استاد فقید می‌توان اینها را نام برد: نماز یا سیر کمالی انسان (۱۳۴۹) آدم از نظر قرآن، فلسفه حج (۱۳۶۱) اخلاق محمد ﷺ، خورشید معرفت در سه جلد (۱۳۳۸-۱۳۴۳) قربانی در منی (۱۳۶۲) نماز جمعه یا قیام توحیدی هفته (تألیف ۱۳۵۸) مغرب و هلال (۱۳۷۰)، فقه استدلالی.

۹- نعمت‌الله صالحی نجف آبادی (۱۳۰۲-۱۳۸۵ ش)

وی نیز از جمله طلابی بود که در میانهٔ عمر خویش به اصلاح گری مذهبی روی آورد و اولین اثر خود در این مورد را در قالب کتاب معروف «شهید جاوید» در سال ۱۳۴۹ش منتشر ساخت که مایهٔ جنجال و کشمکش موافقان و مخالفان در میان اهل نظر، به‌ویژه در بین طلاب حوزهٔ علمیهٔ قم گردید. از دیگر آثار ارزندهٔ او می‌توان به «نقدی بر حماسهٔ حسینی» استاد مطهری، و نیز «عصای موسی یا بیماری غلو»، «غلو، درآمدی بر عقاید غالیان در دین»، حدیث‌های خیالی در تفسیر مجمع البیان به همراه چهار مقالهٔ تفسیری و ... اشاره کرد.

۱۰- مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی

شیخ «عبد الوهاب فرید تنکابنی» یکی از علمای اصلاح و تجدد طلب است که در اوایل سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی (مطابق با اوایل قرن بیستم میلادی) در ایران ظهور پیدا کرد. وی شاگرد مصلح معروف آیت الله شیخ «محمد حسن شریعت سنگلجی» بود. متأسفانه معلومات زیادی در مورد زندگانی شیخ «تنکابنی» در دسترس نیست، اما چیزی که ایشان را مشهور کرد کتاب پر ارزش وی «اسلام و رجعت» بود که در آن بحث مفصلی در مورد جعل اخبار و روایات و علل آن در مکتب شیعهٔ دوازده امامی نموده، و عقیدهٔ رجعت را جزو عقاید غالی و خرافی معرفی کرد. وی در این کتاب دعوت به بازگشت به قرآن و سنت صحیح پیامبر نمود و عقیده داشت که باید دین را از عقاید خرافی و بدعت‌ها که هیچ ارتباطی با قرآن ندارد پاکسازی کرد. تعدادی از علمای شیعهٔ معاصر «تنکابنی» ردیه‌هایی بر علیه کتابش «اسلام و رجعت» نوشتند.

در اینجا اسامی گروه دیگری از نواندیشان اصلاح گر را فهرستوار به نظر می‌رسانیم:

۱۱- مرحوم دکتر سید صادق تقوی دندان‌پزشک.

۱۲- روحانی مرحوم نصیرالدین امیرصادقی، صاحب آثاری چون: هیاهو و روحانیت در شیعه.

۱۳- مرحوم آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی (صاحب تفسیر الفرقان) و آثار فراوان دیگر.

۱۴- مرحوم محیی الدین بُنابی؛ وی ساکن شهرستان بُناب در استان آذربایجان شرقی بود.

۱۵- مرحوم آقای کهکی، طلبه‌ای که در شهرستان محلات زندگی می‌کرد و لباس روحانیت را از تن به‌در آورده بود.

۱۶- حیدر جلالی قوچانی (روحانی) از دوستان علامه برقی و ساکن قوچان که از حیات و ممات او خبری نیست.

۱۷- مرحوم سید اسماعیل آل اسحاق (روحانی).

۱۸- روحانی روشنفکر دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی، صاحب اثر ارزنده و تحقیقی (مکتب در فرایند تکامل). مطالعه این کتاب را به تمام هواداران اصلاح‌طلبی دینی توصیه می‌کنیم.

۱۹- استاد سید مصطفی حسینی طباطبایی (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى)؛ وی صاحب آثاری چون «راهی به سوی وحدت اسلامی»؛ «اعجاز عددی قرآن کریم»؛ «خیانت در گزارش تاریخ» نقد کتاب ۲۳ سال علی دشتی، در ۳ جلد؛ «نقد کتب حدیث»؛ «دعوت مسیحیان به توحید»؛ مجلدات بسیاری در تفسیر قرآن تحت عنوان «بیان معانی» و ... می‌باشد.

طبق گزارشات واصله، در حال حاضر به اقامه نماز جمعه در تهران کما فی السابق ادامه می دهد. برای آگاهی بیشتر از آثار و ویدئوهای وی به وبلاگ شخصی استاد مراجعه کنید.

***نسل سوم اصلاح و تجددطلبی دینی**

در ادامه دو نسل پیش گفته، چهره‌هایی علمی در حوزه و دانشگاه پدید آمدند که می‌توان آنان را در زمره رشنفکران و اصلاح طلبان دینی در ربع قرن اخیر به شمار آورد، از جمله:

۱- محسن کدیور

شاخص‌ترین چهره این نسل، دکتر محسن کدیور (فرزند منوچهر) از شخصیت‌های برجسته‌ای است که دوران طلبگی را در حوزه علمیه قم گذرانده است.

محسن کدیور متولد ۱۸ خرداد ۱۳۳۸ در شهرستان فسا از توابع استان فارس، محقق، نویسنده، اندیشمند دینی، فعال سیاسی و عضو هیات علمی دانشگاه دوک در آمریکا و همچنین گروه فلسفه اسلامی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران است.

وی در سال ۱۳۵۶ تحصیل در رشته مهندسی برق و الکترونیک را در دانشگاه شیراز آغاز نمود. پس از انقلاب دانشگاه را نیمه تمام رها کرد و در سال ۱۳۵۹ وارد حوزه علمیه قم شد. دوره آموزشی او در حوزه در سال ۱۳۷۵ و با گذراندن مرحله سطح عالی به پایان رسید.

در کنار تحصیلات حوزوی، در سال ۱۳۷۲ کارشناسی ارشد را در رشته الهیات و معارف اسلامی در مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم اخذ کرد. پس از آن در سال ۱۳۷۸ از رساله دکتری خود با عنوان «تحلیل انتقادی آراء

ابتکاری آقا علی مدرس در حکمت متعالیه» با راهنمایی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی دفاع کرد و موفق به اخذ مدرک دکتری فلسفه و حکمت اسلامی گرایش حکمت متعالیه از دانشگاه تربیت مدرس شد. در این سال برای اولین بار پس از انقلاب روانه زندان شد. او در سال‌های آخر دهه هفتاد هجده ماه را در زندان گذراند. شرح دفاعیات او در دادگاه ویژه روحانیت در کتاب **بهای آزادی** آمده است. این روشنفکر دینی همچنین به دلیل برخی مصاحبه‌ها و مقالاتی که در روزنامه‌های اصلاح طلب از وی منتشر شد، چند بار بازداشت و محاکمه و زندانی شد.

از اوایل دهه ۱۳۷۰ تدریس در مراکز آموزش عالی را شروع کرد. وی در سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷ به عنوان مدرس مدعو و از ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۶، به عنوان استادیار گروه فلسفه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس مشغول فعالیت بود. کدیور همچنین از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵ مدیریت گروه فلسفه این دانشگاه را برعهده داشت. وی در خرداد سال ۱۳۸۶ به دلایل سیاسی از دانشگاه حذف شد. این اتفاق اعتراضات دانشجویان و محافل روشنفکری را به همراه داشت. کدیور از ۱۳۸۶ به عنوان عضو هیات علمی گروه فلسفه اسلامی به مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران منتقل شد. وی پس از دانشگاه ویرجینیا، هم اکنون استاد مدعو گروه مطالعات دینی دانشگاه دوک آمریکا است. کدیور همچنین ریاست انجمن دفاع از آزادی مطبوعات را از آغاز تاسیس آن (۱۳۷۸) تاکنون برعهده داشته است. تا امروز از او ۱۳ کتاب به چاپ رسیده است.

کدیور پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ و اعتراضات گسترده مردمی به تقلب فاحش در انتخابات، به صف حامیان جنبش سبز پیوست. بعد از این سال از کشور خارج شد و تا کنون در آمریکا سکونت دارد. از آنجا

که وی یک روحانی روشنفکر مخالف حکومت جمهوری اسلامی ایران به شمار می رود، پس از خروج از ایران برای سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های فراوانی از او دعوت به عمل آمد که از ویدئوی آنها طریق اینترنت قابل دسترسی و استفاده است.

از دکتر محسن کدیور کتاب‌ها و مقالات بسیاری به چاپ رسیده که برخی از آنها عبارتند از :

آثار فلسفه و کلام

۱. دفتر عقل، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، ۴۸۳ صفحه؛ چاپ دوم، ۱۳۸۷.

۲. مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی، در سه جلد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸.

۳. مأخذشناسی علوم عقلی، با همکاری محمد نوری، ۳ جلد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹.

آثار سیاسی:

۱. نظریه‌های دولت در فقه شیعه، اندیشه سیاسی در اسلام (۱)؛ نشر نی، ۱۳۷۶، ۲۲۳ صفحه، چاپ هفتم، ۱۳۸۷. نسخه عربی آن با عنوان: نظریات الحكم فی الفقه الشیعی (بحوث فی ولایة الفقیه)، بیروت، دارالجدید، ۲۰۰۰ میلادی، ۲۰۶ صفحه.

۲. حکومت ولایی، اندیشه سیاسی در اسلام (۲)؛ نشر نی، ۱۳۷۷، چاپ پنجم، ۱۳۸۷، ۴۴۵ صفحه.

۳. بهای آزادی، دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی (کدیور)، نشر نی، ۱۳۷۸، چاپ پنجم، ۱۳۷۹، ۲۴۸ صفحه.

۴. دغدغه‌های حکومت دینی؛ نشر نی، ۱۳۷۹، ۸۸۳ صفحه؛ چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۵. حق الناس (اسلام و حقوق بشر)؛ انتشارات کویر، تهران، ۱۳۸۷، ۴۳۹ صفحه.

۶. ابتدال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای؛ اردیبهشت ۱۳۹۲، ویرایش سوم: خرداد ۱۳۹۳؛ ۴۴۴ صفحه؛ مجموعه‌ی افضل‌الجهاد: دفتر دوم.

افزون بر کتاب‌های فوق‌الذکر، حدود ۲۰۰ مقاله از دکتر کدیور در مطبوعات و سایت اینترنتی وی درج شده است که شاخص‌ترین آنها - که نشانگر روحیه اصلاح‌طلبی دینی اوست - مقاله بلند و تحقیقی «قرائت‌های فراموش شده، بازخوانی نظریه (علمای ابرار) تلقی اولیه اسلام شیعی از اصل امامت» است در حدود ۶۰ صفحه. وی در این مقاله بلند به بررسی تاریخی اصل امامت در تفکر شیعیان پرداخته و در ابتدای آن می‌نویسد:

«فرضیه این تحقیق، تحول جدی اصل امامت طی قرون سوم تا پنجم است. به این معنی که از اوایل قرن دوم، یک تلقی فرابشری از امامت پدیدار می‌شود. این تلقی اگرچه از سوی ائمه و علمای شیعه طرد می‌شود اما به صورت یک قرائت مرجوح و یک دیدگاه مطرود به حیات خود ادامه می‌دهد. در دوران غیبت ائمه، فعالیت معتقدان این تلقی افزایش می‌یابد به نحوی که با تلقی غالب، که قرائتی بشری از امامت است، وارد چالش جدی می‌شود. در قرون سوم و چهارم، این قرائت فرابشری که کوفه را پایگاه خود قرار داده، اگرچه از سوی جریان غالب - که در قم مستقر است - به عقب رانده می‌شود، اما در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم با بازسازی عقلی تلقی فرابشری از امامت در بغداد، رویکرد بشری از امامت به حسیض رفته تا آنجا

که از نیمه قرن پنجم، تلقی فرابشری از امامت به اندیشه اصلی تشیع تبدیل و آن رویکرد بشری عملاً حذف می‌شود.

از آثار مستقل عالمان معتقد به تلقی بشری از امامت، تقریباً چیزی به دوران ما نرسیده است، و تمامی منابع شیعی موجود، همگی به قلم معتقدان تلقی فرابشری است. اما جای پای آن نزاع فکری - اعتقادی مکاتب کوفه و قم، و نیز برخی آرای آن تلقی نخستین، در لابه‌لای آثار رقبای فکریشان، جسته و گریخته نقل شده است. به‌علاوه در کتب رجال، کلامی و فقهی آن دوران هم بسیاری از آراء هر دو تلقی یافت می‌شود. آراء معتقدان به رویکرد بشری به امامت، در قالب احادیث متعددی در کتب روایی نیز به‌جا مانده است. این منقولات گاهی بی‌طرفانه و غالباً منتقدانه و خرده‌گیرانه است، اما مطالعه آنها اثبات می‌کند که اولاً تلقی اولیه شیعیان از امامت با تلقی هزاره اخیر شیعه تفاوت فراوانی دارد. ثانیاً، آن تلقی پیشین تا قرن پنجم، بویژه در قرون سوم و چهارم، قرائت غالب در اندیشه شیعی بوده است. به هر حال این تلقی متفاوت شیعی از امامت به هیچ‌وجه قابل انکار نیست. یعنی شیعیان و بالاخص مهمترین علمای تشیع در قرون سوم و چهارم، قرائتی بشری از امامت داشته‌اند به‌طور مشخص در این مقاله - که بخش مقدماتی یک تحقیق گسترده است - کوشش می‌شود به چند سؤال زیر پاسخ داده شود:

اول: قرائت بشری از ائمه چه شواهد و قرائن مطمئنی در کتب معتبر شیعی دارد؟

دوم: به‌طور مشخص کدام‌یک از عالمان شیعی، اعم از متکلم و فقیه و محدث و مفسر، و بالاخص اصحاب ائمه، چنین قرائتی از امامت را داشته‌اند؟

سوم: شاخص‌های امامت در این قرائت شیعی چیست؟

می‌کوشیم تا با گزارشی توصیفی - تحلیلی، از یک جریان مهم در تاریخ اندیشه شیعی پرده‌برداری کنیم و با زدودن غبار فراموشی هزارساله، با ارائه شواهد معتبر، قدری از نامأنوس بودن این قرائت بکاهیم».

از همین مقدار، دیدگاه انتقادی به تفکر شیعی افراطی، و نیز روحیه اصلاح‌گری دینی نویسندگان به‌خوبی نمایان است. به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان از مقاله علمی «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» نام برد. افزون بر این دو مورد، مقالات یا مطالب پیاده شده از سی دی سخنرانی‌های این محقق نواندیش معاصر با این عناوین قابل دسترسی است: (چرا علی تنهاست؛ دینداری و پرسشگری؛ بی اعتباری سند دعای توسل؛ تاریخچه لعن‌های انتهای زیارت عاشورا؛ ۲۴ سال خودکامگی و تزویر [اردیبهشت ۹۳]؛ ولایت فقیه و دموکراسی و ...).

۲- دکتر مقصود فراستخواه

مقصود فراستخواه متولد ۱۳۳۵ در تبریز، جامعه‌شناس ایرانی و عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی است. تحصیلات دانشگاهی او در رشته‌های فلسفه، الهیات و برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی بوده است. او هم‌اکنون در دانشگاه‌های تهران، شهید بهشتی، علامه طباطبائی، آزاد اسلامی و مؤسسه رخداده تازه تدریس می‌کند.

دکتر مقصود فراستخواه چندان نیاز به معرفی ندارد. او چنان برای کنش و حضور در حوزه اجتماعی تأکید دارد که همه او را به خوبی می‌شناسند و به همین دلیل است که با روزنامه‌ها و البته روزنامه‌نگاران رابطه‌ای دوستانه دارد. دکترای برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی و استاد دانشگاه است.

منتقدی صریح نیز هست. از شریعتی تا اصلاح طلبان و سکولارها و... در تیفی قرار می گیرند که از سوی دکتر فراستخواه نقد شوند.

موضوعات مطالعاتی وی بدین ترتیب است: مطالعات دین، دین شناسی انتقادی، اندیشه، روشنفکری، اخلاق، دانشگاه، آموزش و پرورش، علوم انسانی و اجتماعی و...

فراستخواه چندین کتاب نوشته است که همه آنها بخشی مهم را پی گرفته اند، از این جمله است: سرگذشت و سوانح دانشگاه؛ دین، خرد، دانش: یادداشتی بر روند بازسازی اندیشه دینی؛ زبان قرآن؛ دین و جامعه (مجموعه مقالات)؛ تعریف مجدد دین به ضمیمه طنین هستی و تمنای وجود و ... وقتی خبرنگار نشریه ای از وی درباره چگونگی شکل گیری دیدگاه و نوع تفکرش می پرسد، در پاسخ می گوید:

«دبیرستان ما متشکل از دبیران و مدیران و ناظم هایی بود که بطور عمده به سه جریان تعلق داشتند؛ یک دسته به چریک های فدایی و گروه های چپ تعلق داشتند. دسته دیگر وابسته به انجمن حجتیه بودند، و جریان سوم هم از طرفداران مجاهدین خلق، شریعتی، طالقانی، بازرگان و فضاهای نوگرایی دینی بودند.

در این میان، من به سمت جریان سوم فکری و اجتماعی مهندس بازرگان، شریعتی و طالقانی سوق یافتم. در مدرسه کلپ دینی داشتیم و کتاب های بازرگان و شریعتی های پدر و مخصوصاً پسر، نوشته های آل احمد، طالقانی، مرحوم علامه طباطبایی، محمد تقی جعفری، مطهری، احمد آرام و مانند آن را می خواندیم، یادداشت برداری و با هم بحث می کردیم.

کتاب های روشنفکری را خیلی به سختی به دست می آوردیم، فقط برخی کتابفروشی ها از زیر میزشان به افراد معدودی که می شناختند

می فروختند. نگهداری آنها نیز سخت بود. بعضی از آنها مثل کتاب‌های شریعتی، نسخه‌هایی بودند که خودش تایپ و تکثیر کرده بود و با عنوان علی مزینانی و یا علی سبزواری و... چاپ می‌شد. اسم مستعار مرحوم مهندس بازرگان، بر روی کتابهایش، عبدالله متقی یا عبدالله صالح بود. همه اینها را با تمام وجود! می‌خواندیم.

در آن زمان، تکوین فکری ما با آثار و آموزه‌های روشنفکری دینی و نحله نواندیشی دینی و نیز ژانر فکری آل احمدی شکل گرفت. از این رو آن زمینه سنت‌گرایی مذهبی که در خانواده‌ام جریان داشت، با این فضای متکثر و جدید فکری و اجتماعی مدرسه که شکل‌گیری و رشد اولیه‌ام در آنجا بود، تأثیر بسیار زیادی روی تحول فکری و اجتماعی من گذاشت.

در مدرسه معلم‌هایی بودند که ارتباط‌های گسترده‌ای با نحله‌های چپ مانند چریک‌های فدایی خلق داشتند، آرمان‌های انسانی و اجتماعی و عدالتخواهی آنها خیلی در من نوجوان تأثیر می‌گذاشت. از سویی دیگر معلم‌هایی که عضو مؤثر انجمن حجتیه و افرادی منظم و سازمان‌دهنده و نافذ و پاکیزه بودند، به مسائل اجتماعی مانند قرض‌الحسنه و فعالیت‌های خیریه توجه بی‌شائبه‌ای می‌کردند و البته به مسائل سیاسی بسیار حساسیت داشتند. اینها نیز در من تأثیرگذار بودند. ولی نمی‌دانم چرا فکر و ذکر و روحیات اصلی من با فضای نواندیشی دینی خوگر شد.

با توجه به روحیه جست‌وجوگر دکتر فراستخواه، روشن است که نمی‌توانسته به عقاید خرافی و بدون دلیل دینی آباء و اجدادی رایج در جامعه، دل ببندد و معتقد باشد! لذا همان گونه که از عناوین آثار و مقالاتش هویداست، و با توجه به دلبستگی‌ها و گرایش‌اتش به کسانی چون دکتر شریعتی و بازرگان، می‌توان اظهار کرد که وی از جمله نواندیشان و

اصلاح‌گران اندیشه دینی در ایران است. به ویژه با توجه به سلسله سخنرانی‌های ایشان در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در فروردین و اردیبهشت امسال (۱۳۹۳) تحت عنوان: «شیعه‌شناسی انتقادی در ایران معاصر» که در سه بخش ایراد نموده، می‌شود به خوبی دیدگاه اصلاحی‌گری او را ملاحظه کرد. وی در ابتدای سخن این گونه ابراز داشته است:

«شیعه‌شناسی انتقادی در ایران معاصر طرحی است که از پیش از مشروطه آغاز شده است. این طرح، طرحی ناتمام است. این طرح به عنوان یک جریان اصلی در چالش‌های فکری معاصر ایران، دارای دو مشکل عمده بوده است. نخستین مشکل آن، مشکل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، و دومین مشکلش مشکل روشی بوده است. درک بنده از مشکل اجتماعی و سیاسی این پروژه آن است که نقد آنچه در طول تاریخ و بنا به عوامل مختلف اجتماعی ریشه دوانیده و تقدس یافته است، طبیعی است که با مقاومت معتقدان و رؤسای آنان مواجه می‌شود. فرهنگ مذهبی ما نیز به مانند باقی ابعاد حیات اجتماعی ما، چندان با نقد و ایراد، خصوصاً در باب عقاید و احکامی که باور داشته‌ایم و مقدس می‌انگاریم، مأنوس و خوگر نیست. کوچکترین اما و اگر و طرح بحث، حتی از سوی خودی‌ترین افراد - حتی یک نفر روحانی شیعی - برای او گران تمام می‌شود. نقد در جامعه‌ی ما هزینه دارد؛ هزینه‌هایی بسیار سنگین. به خصوص زمانی که نقدها کیفیتی ریشه‌ای به خود می‌گیرند. این، مشکل سیاسی و فرهنگی است. وی در ادامه سخن، هفت نوع تیپولوژی شیعه معاصر را این گونه تقسیم بندی می‌کند:

«در این تیپولوژی، هفت نوع‌شناسی انتقادی از هم متمایز می‌شوند: کسانی چون نجم‌آبادی، خرقانی و سنگلجی، «جستارگرایان آغازگر» تلقی

می‌شوند. دومین دسته، کسانی چون کسروی هستند که «چالش بر سر شالوده‌ها» ایجاد کرده‌اند. سومین گروه، کسانی مانند علی‌اکبر حکمی‌زاده بودند که «پرسش‌افکنی از درون» را دامن زدند. چهارمین دسته، کسانی هستند که از آنان با عنوان «تجددخواهان شیعی» می‌توان تعبیر کرد؛ کسانی چون مهدی بازرگان و علی شریعتی در این دسته جای می‌گیرند. پنجمین نحلّه، «نقد دینی بر شیعه» است. عنایت داشته باشید که من در اینجا، میان دو تعبیر تمایز قائل شده‌ام: نخست نقد دینی بر شیعه و دوم، نقد دینی در شیعه. نمایندگان نقد دینی «بر» شیعه، کسانی چون قلمداران و بُرقعی و غروی هستند. جنس کار این دسته، رادیکال‌تر است و فاصله‌ی بیشتری از خط قرمزهای زمانه گرفته‌اند و نسبت بیشتری از این خطوط قرمز را به چون و چرا کشیده‌اند و پرسش‌هایی را متوجه برخی مناطق ممنوعه در شیعه نموده‌اند. اما ششمین تیپ، «نقد دینی در شیعه» است. اینان نقدشان را در داخل سنت شیعی پی‌جویی نموده‌اند. مرحوم صالحی نجف‌آبادی و مرتضی مطهری نمایندگان از این تیپ به شمار می‌روند. به عقیده‌ی من، هفتمین گروه را می‌توان «شیعه پژوهی انتقادی در دوران پسا انقلاب» نامید که برای داشتن برنامه‌ی پژوهشی منسجم‌تری خیز برداشته است. سید حسین مدرسی طباطبایی و برخی از آثار کدیور را می‌توان به عنوان نمایندگان این نحلّه اخیر تعریف کرد.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده داناود شده است.

www.aqeedeh.com